

فرہنگ موضوعی ادب پارسی

ویرہ

شرفنامہ نظامی

بہ ہمراہ متن کامل آن

تصحیح و تالیف: قادر فاضلی

سر شناسه : نظامی، الیاس بن یوسف، ۹۵۳۰ - ۹۶۴۰ ق.
عنوان و نام پدید آور : فرهنگ موضوعی ادب پارسی ویژه شرفنامه / (الیاس بن یوسف) تصحیح
و تألیف قادر فاضلی.

مشخصات نشر : تهران : فضیلت علم، ۱۳۸۷.

مشخصات ظاهری : ۶۴۰ ص.

شابک : ۹۷۸-۹۶۴-۷۳۹۳-۲۶-۳

وضعیت فهرست نویسی : فیا.

موضوع : نظامی، الیاس بن یوسف، ۹۵۳۰ - ۹۶۱۴ ق. شرفنامه - - فهرست مطالب.

موضوع : شعر فارسی - - قرن ۶ ق.

شناسه افزودن : فاضلی، قادر، ۱۳۴۱ - ، مصحح.

رده بندی کنگره : پ ۱۳۸۷ / ۶۳ الف ۱۳۸۷ / م ۱۳۸۷ PIR ۵۱۲۷

رده بندی دیویی : ۸۵۱/۲۳

شماره کتابشناسی ملی : ۱۵۳۸۹۲۵

فضیلت علم

عنوان کتاب : فرهنگ موضوعی ادب پارسی ویژه شرفنامه
تصحیح و تألیف : قادر فاضلی
حروفچینی : پلیکان
نوبت چاپ : اول ۱۳۸۹
تعداد : ۲۰۰۰ جلد
لیتوگرافی : الهادی
چاپخانه : الهادی
ناشر : فضیلت علم
شابک : ۹۷۸-۹۶۴-۷۳۹۳-۲۶-۳ ISBN:978-964-7393-26-3
قیمت دوره ۶ جلدی : ۶۵۰۰۰ تومان
تلفن مرکز پخش : ۰۲۱-۶۶۴۳۶۶۹۶ ۰۲۱-۶۶۴۳۹۹۲۶

فهرست متن شرفنامه

دانش آموختن اسکندر از تقو ماحس... ارسطو ۷۹	مقدمه ۱۵
اندرز ۷۹	متن شرفنامه ۲۷
داستان ۷۹	نیایش ۲۹
پادشاهی اسکندر به جای پدر ۸۳	مناجات به درگاه عز شانه ۳۴
اندرز ۸۳	در نعت خواجه کاینات ۳۷
داستان ۸۳	در معراج پیغمبر اکرم ﷺ ۳۹
تظلم مصریان از زنگیان پیش از اسکندر ۸۶	در سابقه نظم شرفنامه ۴۳
اندرز ۸۶	تمثیل اندرین معنی ۴۵
داستان ۸۶	در حسب حال و انجام روزگار ۴۷
پیکار اسکندر با لشکر زنگبار ۸۹	اندرز ۴۷
اندرز ۸۹	در شرف این نامه بر دیگر نامه ها ۵۱
داستان ۸۹	اندرز ۵۱
بازگشت اسکندر از جنگ زنگ با فیروزی ۱۰۶	تعلیم خضر علیّه در گفتن داستان ۵۷
اندرز ۱۰۶	داستان ۵۷
داستان ۱۰۷	ستایش اتابیک اعظم نصره الدین... محمد ۶۱
سگالش نمودن اسکندر بر جنگ دارا ۱۱۰	خطاب زمین بوس ۶۵
اندرز ۱۱۰	فرو گفتن داستان به طریق ایجاز ۶۷
داستان ۱۱۰	فهرست تاریخ اسکندر در یک ورق ۶۸
آینه ساختن اسکندر ۱۱۶	رغبت نظامی به نظم شرفنامه ۷۲
اندرز ۱۱۶	وصف بهار ۷۲
داستان ۱۱۶	آغاز داستان و نسب اسکندر ۷۵
خراج خواستن دارا از اسکندر ۱۱۸	داستان ۷۵

۱۹۲..... اندرز.....	۱۱۸..... اندرز.....
۱۹۳..... داستان.....	۱۱۸..... داستان.....
۱۹۷..... داستان نوشابه پادشاه بردع.....	۱۲۴..... شتافتن اسکندر به جنگ دارا.....
۱۹۷..... اندرز.....	۱۲۴..... اندرز.....
۱۹۸..... داستان.....	۱۲۴..... داستان.....
۲۱۲..... بزم اسکندر با نوشابه.....	۱۲۸..... رأی زدن دارا با بزرگان ایران.....
۲۱۲..... داستان.....	۱۲۸..... اندرز.....
۲۱۶..... رفتن اسکندر به کوه البرز.....	۱۲۸..... داستان.....
۲۱۶..... اندرز.....	۱۳۶..... نامه دارا به اسکندر.....
۲۱۶..... داستان.....	۱۴۰..... پاسخ نامه دارا از جانب اسکندر.....
۲۲۰..... گشودن اسکندر دزدین را به دعای زاهد.....	۱۴۵..... جنگ دارا با اسکندر.....
۲۲۰..... اندرز.....	۱۴۵..... اندرز و حکمت.....
۲۲۰..... داستان.....	۱۴۵..... داستان.....
۲۲۷..... رفتن اسکندر به قلعه سریر.....	۱۵۱..... کشتن سرهنگان دارا را.....
۲۲۷..... افسانه.....	۱۵۱..... اندرز.....
۲۳۲..... رفتن اسکندر به غار کیخسرو.....	۱۵۱..... داستان.....
۲۳۲..... اندرز.....	۱۶۱..... نشستن اسکندر به جای دارا.....
۲۳۳..... داستان.....	۱۶۱..... اندرز و اشارت به ممدوح.....
۲۳۷..... رفتن اسکندر به ری و خراسان.....	۱۶۲..... داستان.....
۲۳۷..... اندرز.....	۱۷۰..... ویران کردن اسکندر آتشکده‌های عجم را.....
۲۳۷..... داستان.....	۱۷۰..... اندرز و گله از دست روزگار.....
۲۴۳..... رفتن اسکندر به هندوستان.....	۱۷۰..... داستان.....
۲۴۳..... اندرز.....	۱۷۶..... خواستگاری اسکندر روشنگ را.....
۲۴۳..... داستان.....	۱۷۶..... آرزو.....
۲۴۸..... رسیدن نامه اسکندر به کید هندو.....	۱۷۶..... داستان.....
۲۵۳..... رفتن اسکندر از هندوستان به چین.....	۱۸۳..... به پادشاهی نشستن اسکندر.....
۲۵۳..... اندرز.....	۱۸۳..... اندرز.....
۲۵۳..... داستان.....	۱۸۳..... داستان.....
۲۵۹..... نامه اسکندر به خاقان چین.....	۱۸۸..... فرستادن اسکندر روشنگ را به روم.....
۲۶۳..... سگالش خاقان در پاسخ اسکندر.....	۱۸۸..... اندرز.....
۲۶۳..... اندرز.....	۱۸۸..... داستان.....
۲۶۴..... داستان.....	۱۹۲..... رفتن اسکندر به جانب مغرب و زیارت کعبه.....

جنگ ششم اسکندر با روسیان.....	۳۱۱	مناظره نقاشان چینی و رومی.....	۲۷۶
جنگ هفتم اسکندر با روسیان.....	۳۱۴	داستان.....	۲۷۶
پیروزی یافتن اسکندر بر روسیان.....	۳۲۴	افسانه مانی صورتگر.....	۲۷۸
داستان.....	۳۲۴	مهمانی کردن خاقان چین اسکندر را.....	۲۸۰
رهایی یافتن نوشابه.....	۳۲۷	اندرز.....	۲۸۰
داستان.....	۳۲۷	داستان.....	۲۸۰
نشاط کردن اسکندر با کنیزک چینی.....	۳۳۱	بازگشتن اسکندر از چین.....	۲۸۷
اندرز.....	۳۳۱	اندرز.....	۲۸۷
داستان.....	۳۳۲	داستان.....	۲۸۷
افسانه آب حیوان.....	۳۳۹	رسیدن اسکندر به دشت قفقاز.....	۲۹۱
داستان.....	۳۳۹	اندرز.....	۲۹۱
رفتن اسکندر به ظلمات.....	۳۴۵	رفتن اسکندر به کشور روس.....	۲۹۵
داستان.....	۳۴۵	اندرز.....	۲۹۵
بیرون آمدن اسکندر از ظلمات.....	۳۵۰	داستان.....	۲۹۵
داستان.....	۳۵۰	تمثیل.....	۲۹۹
باز آمدن اسکندر به روم.....	۳۵۴	جنگ اول اسکندر با روسیان.....	۳۰۰
اندرز.....	۳۵۴	داستان.....	۳۰۰
داستان.....	۳۵۴	جنگ دوم اسکندر با روسیان.....	۳۰۳
در ستایش اتابک نصرالدین.....	۳۵۷	جنگ سوم اسکندر با روسیان.....	۳۰۶
ستایش.....	۳۵۷	جنگ چهارم اسکندر با روسیان.....	۳۰۸
		جنگ پنجم اسکندر با روسیان.....	۳۱۰

فهرست

فرهنگ موضوعی شرفنامه

۳۸۶	۲۱- اجتماع	۳۶۳	مقدمه
۳۸۶	۲۲- اجل		آ - الف
۳۸۷	۲۳- اجل آدمی	۳۶۵	۱- آب حیات و اسکندر
۳۸۷	۲۴- احتیاج	۳۶۶	۲- آتش پرستی ایرانیان
۳۸۷	۲۵- احتیاط و استعداد	۳۶۷	۳- آتشکده در ایران
۳۸۷	۲۶- اخلاق	۳۶۸	۴- آرزو
۳۸۸	۲۷- ارسطو	۳۶۸	۵- آزادمردی
۳۸۸	۲۸- ارسطو و اسکندر	۳۶۸	۶- آشوب
۳۹۰	۲۹- اسرار خلقت	۳۶۸	۷- آفات ثروت
۳۹۰	۳۰- اسکندر	۳۶۹	۸- آفات ظلم
۳۹۲	۳۱- اسکندر (تولد او)	۳۷۰	۹- آگاهی و عاقبت اندیشی
۳۹۴	۳۲- اسکندر (پادشاهی او)	۳۷۰	۱۰- آیه
۳۹۵	۳۳- اسکندر (فال او)	۳۷۳	منن و ترجمه آیات
۳۹۶	۳۴- اسکندر (جواب نامه دارا)	۳۷۷	۱۱- آیین پادشاهی
۴۰۰	۳۵- اسکندر (ازدواج با روشنگر)	۳۷۸	۱۲- آیین جنگ
۴۰۱	۳۶- اسکندر (فتح خراسان)	۳۷۹	۱۳- آیین حکومت
۴۰۶	۳۷- اسکندر (فتح هندوستان)	۳۸۱	۱۴- آیین رهبری
۴۱۰	۳۸- اسکندر (اوصاف او)	۳۸۳	۱۵- آیین زندگی
۴۱۱	۳۹- اسکندر (جنگ با روسیان)	۳۸۳	۱۶- آیین سخن سرایی
۴۱۳	۴۰- اسکندر (بر بالین دارا)	۳۸۴	۱۷- آیین دهر
۴۱۷	۴۱- اسکندر (جهانگردی دوباره)	۳۸۴	۱۸- ابراهیم
۴۱۷	۴۲- اسکندرنامه	۳۸۴	۱۹- اتابک نصرالدین
۴۲۰	۴۳- اسکندر و آیین سازی	۳۸۶	۲۰- اتحاد

۴۴۹	۷۶- بزرگی
۴۴۹	۷۷- پیکر (باکره)
۴۴۹	۷۸- بلاه
۴۴۹	۷۹- بلغار (وجه تسمیه آن)
۴۵۰	۸۰- بلیناس
۴۵۱	۸۱- بهاریه
۴۵۲	۸۲- پادشاهی و بخشنده
۴۵۳	۸۳- پادشاهی و پارسایی
۴۵۴	۸۴- پادشاهی و نیابت
۴۵۵	۸۵- پدر و پسر
۴۵۵	۸۶- پرخوری
۴۵۵	۸۷- پند آموزگار
۴۵۵	۸۸- پوشش زن قفقاز
۴۵۶	۸۹- پیامبر اکرم ﷺ
۴۵۷	۹۰- پیر و جوان
۴۵۸	۹۱- پیروزی

ت

۴۵۹	۹۲- تاریخ آیین
۴۵۹	۹۳- تاریخ جغرافیا
۴۵۹	۹۴- تاریخ سکه
۴۵۹	۹۵- تاریخ صلیب
۴۶۰	۹۶- تاریخ هندسه
۴۶۰	۹۷- تجمل
۴۶۰	۹۸- تخت و بخت
۴۶۱	۹۹- تخریب شاهی
۴۶۱	۱۰۰- تخصص
۴۶۲	۱۰۱- تدریج
۴۶۲	۱۰۲- تُرک
۴۶۲	۱۰۳- تُرک و روس
۴۶۲	۱۰۴- تکلیف و توان
۴۶۳	۱۰۵- تلاش
۴۶۳	۱۰۶- تلقین
۴۶۳	۱۰۷- تواضع

۴۲۱	۴۴- اسکندر و ابخازستان
۴۲۲	۴۵- اسکندر و ارمنستان
۴۲۳	۴۶- اسکندر و اعدام قاتلان دارا
۴۲۳	۴۷- اسکندر و پیغمبری
۴۲۳	۴۸- اسکندر و تاجگذاری در ایران
۴۲۴	۴۹- اسکندر و جهانگشایی
۴۲۶	۵۰- اسکندر و حجاب زنان ایران
۴۲۶	۵۱- اسکندر و خروج از ظلمات
۴۲۷	۵۲- اسکندر و دین او
۴۲۷	۵۳- اسکندر و رسالت الهی در فتح ایران
۴۲۸	۵۴- اسکندر و زاهد
۴۳۰	۵۵- اسکندر و قلعه سریر
۴۳۳	۵۶- اسکندر و کعبه
۴۳۴	۵۷- اسکندر و کید هندو
۴۳۵	۵۸- اسکندر و خاقان چین
۴۴۱	۵۹- اعتدال
۴۴۱	۶۰- اعتماد
۴۴۲	۶۱- اقتصاد
۴۴۲	۶۲- اقوام مختلف
۴۴۲	۶۳- امیدواری
۴۴۲	۶۴- انسان و اجتماع
۴۴۲	۶۵- انسان و جهان
۴۴۳	۶۶- انسان و خدا
۴۴۵	۶۷- انصاف
۴۴۵	۶۸- اتفاق
۴۴۵	۶۹- اوصاف شاهان
۴۴۶	۷۰- ایران

ب - پ

۴۴۷	۷۱- بابل
۴۴۷	۷۲- بخشش و بخشایش
۴۴۷	۷۳- بُراق (صفات او)
۴۴۸	۷۴- بردع (حاکم آن)
۴۴۹	۷۵- برومندی و آسایش

۱۳۸- حکومت و دوام آن در سایه اختلاف.	۴۸۴
۱۳۹- حکومت و رهبری (فردی) .	۴۸۴
۱۴۰- حکومت و زرد و زیور .	۴۸۴
۱۴۱- حکومت و مردمداری .	۴۸۵
۱۴۲- حیا و جنگ .	۴۸۵
۱۴۳- حيله .	۴۸۶
۱۴۴- خاک تبت .	۴۸۶
۱۴۵- خدا .	۴۸۶
۱۴۶- خدا (شناخت او) .	۴۸۷
۱۴۷- خدا و جهان .	۴۸۸
۱۴۸- خرد .	۴۸۹
۱۴۹- خردمند .	۴۸۹
۱۵۰- خردمندی .	۴۹۰
۱۵۱- خضر و آب حیات .	۴۹۰
۱۵۲- خضر و اسکندر .	۴۹۲
۱۵۳- خلقای راشدین .	۴۹۳
۱۵۴- خواص اشیا .	۴۹۳
۱۵۵- خواص بلاد .	۴۹۳
۱۵۶- خود .	۴۹۳
۱۵۷- خوشبخت .	۴۹۴
۱۵۸- خوش خلقی .	۴۹۴
۱۵۹- خوشگذرانی .	۴۹۴

د

۱۶۰- دارا (ظلم او) .	۴۹۵
۱۶۱- دارا (نامه او به اسکندر) .	۴۹۵
۱۶۲- دارا (خیانت به او) .	۴۹۸
۱۶۳- دانش .	۴۹۹
۱۶۴- دایره .	۴۹۹
۱۶۵- در باز بودن .	۴۹۹
۱۶۶- درخت طوبی .	۴۹۹
۱۶۷- درویش .	۵۰۰
۱۶۸- درویشی .	۵۰۰
۱۶۹- دزدی آثار .	۵۰۰

۱۰۸- توحید .	۴۶۳
۱۰۹- توران (ملک افراسیاب) .	۴۶۳
۱۱۰- توکل و تلاش .	۴۶۴
۱۱۱- توکل و نصرت .	۴۶۴
۱۱۲- تیغ و تاج .	۴۶۴

ج-ج

۱۱۳- جادو .	۴۶۵
۱۱۴- جام جهاننما (راز آن) .	۴۶۵
۱۱۵- جام و می .	۴۶۶
۱۱۶- جستن و یافتن .	۴۶۶
۱۱۷- جسم و جان .	۴۶۶
۱۱۸- جشن سده .	۴۶۶
۱۱۹- جنگ دارا و اسکندر .	۴۶۷
۱۲۰- جنگ روانی .	۴۷۳
۱۲۱- جنگ و استراتژی آن .	۴۷۶
۱۲۲- جواب خوش .	۴۷۶
۱۲۳- جوانمردی .	۴۷۷
۱۲۴- جوانی .	۴۷۷
۱۲۵- جوانی و پیری .	۴۷۷
۱۲۶- جهان .	۴۷۹
۱۲۷- جهانگردی .	۴۸۰
۱۲۸- چشم بد .	۴۸۰
۱۲۹- چله .	۴۸۰
۱۳۰- چین (مردم آن) .	۴۸۰

خ-خ

۱۳۱- حدیث .	۴۸۱
متن و ترجمه حدیث .	۴۸۱
۱۳۲- حقوق جنگ .	۴۸۲
۱۳۳- حکایت .	۴۸۲
۱۳۴- حکمت خلقت .	۴۸۳
۱۳۵- حکمت و پیغمبری .	۴۸۳
۱۳۶- حکومت (لوازم آن) .	۴۸۳
۱۳۷- حکومت و پارسایی .	۴۸۳

۵۱۹	۲۰۲- زن و سلطنت
۵۲۰	۲۰۳- زهر و پادزهر
۵۲۱	۲۰۴- زیبایی

س - ش

۵۲۲	۲۰۵- ساقی نامه
۵۲۸	۲۰۶- سپاسگزاری
۵۲۸	۲۰۷- سحر و سداب
۵۲۸	۲۰۸- سختی دنیا
۵۲۸	۲۰۹- سختی سلوک
۵۲۸	۲۱۰- سختی و سازش
۵۲۹	۲۱۱- سخن
۵۳۰	۲۱۲- سخن بکر
۵۳۰	۲۱۳- سخن دل
۵۳۰	۲۱۴- سذ یا جوج
۵۳۰	۲۱۵- سرنوشت
۵۳۱	۲۱۶- سمرقند و اسکندر
۵۳۱	۲۱۷- سنت تاریخ
۵۳۲	۲۱۸- سنگ اسکندر
۵۳۲	۲۱۹- سنگ وادی ظلمات
۵۳۳	۲۲۰- سیاست
۵۳۳	۲۲۱- شاه
۵۳۴	۲۲۲- شاه کشی
۵۳۴	۲۲۳- شاهنامه فردوسی
۵۳۴	۲۲۴- شاه و وزیر
۵۳۵	۲۲۵- شب چراغ
۵۳۵	۲۲۶- شخصیت
۵۳۵	۲۲۷- شرفنامه (نظم او)
۵۳۷	۲۲۸- شعر نظامی
۵۳۸	۲۲۹- شعر و راستی
۵۳۸	۲۳۰- شفاعت
۵۳۸	۲۳۱- شک
۵۳۸	۲۳۲- شکر نعمت
۵۳۸	۲۳۳- شکیبایی

۵۰۱	۱۷۰- دژ دریند (فتح آن)
۵۰۳	۱۷۱- دعا
۵۰۳	۱۷۲- دعا و ظفر
۵۰۴	۱۷۳- دل شکنی
۵۰۴	۱۷۴- دلیری و فرماندهی
۵۰۵	۱۷۵- دنیا
۵۰۵	۱۷۶- دنیا (بی وفایی آن)
۵۰۵	۱۷۷- دنیا و آخرت
۵۰۶	۱۷۸- دولت
۵۰۶	۱۷۹- دولت بیدار
۵۰۶	۱۸۰- دولت و هنر
۵۰۶	۱۸۱- دین اسکندر

ز - ز

۵۰۷	۱۸۲- رازجویی
۵۰۷	۱۸۳- راهکار
۵۰۷	۱۸۴- زر و زیور
۵۰۸	۱۸۵- رنج و گنج
۵۰۸	۱۸۶- روانشناسی
۵۰۹	۱۸۷- روانشناسی حیوانی
۵۰۹	۱۸۸- روزگار
۵۱۲	۱۸۹- روزی (رزق)
۵۱۳	۱۹۰- روس و اسکندر
۵۱۴	۱۹۱- روسیه
۵۱۵	۱۹۲- روشنگ (جمال او)
۵۱۵	۱۹۳- روشنگ و اسکندروس
۵۱۶	۱۹۴- رونق و بی رونقی
۵۱۶	۱۹۵- رهبری واحد
۵۱۶	۱۹۶- رهبری و بلند نشینی
۵۱۷	۱۹۷- زبان
۵۱۷	۱۹۸- زن
۵۱۸	۱۹۹- زن و پردگی
۵۱۸	۲۰۰- زن و پوشش او
۵۱۹	۲۰۱- زن و زیور

۵۵۲ ۲۶۲- فلسفه خلقت

۵۵۲ ۲۶۳- فلسفه زهد

۵۵۵ ۲۶۴- فیلقوس

۵۵۵ ۲۶۵- قابلیت

۵۵۶ ۲۶۶- قابلیت

۵۵۷ ۲۶۷- قارون

۵۵۷ ۲۶۸- قرعه

۵۵۷ ۲۶۹- قسمت

۵۵۷ ۲۷۰- قصه گویی (هدف آن)

۵۵۷ ۲۷۱- قضا

۵۵۸ ۲۷۲- قضا و قدر

۵۵۸ ۲۷۳- قطب زمین و اسکندر

۵۵۸ ۲۷۴- قوم قفجاق

ک - گ

۵۶۱ ۲۷۵- کثرت و قلت

۵۶۱ ۲۷۶- کشت و کار

۵۶۱ ۲۷۷- گردش ایام

۵۶۲ ۲۷۸- گشایش

۵۶۲ ۲۷۹- گنج

۵۶۲ ۲۸۰- گنج و رنج

۵۶۳ ۲۸۱- گنج و طلسم

۵۶۴ ۲۸۲- گنج و گنجنامه

۵۶۴ ۲۸۳- گنجبه

۵۶۵ ۲۸۴- گوگرد

م

۵۶۶ ۲۸۵- مازندران

۵۶۶ ۲۸۶- مال

۵۶۶ ۲۸۷- مانی

۵۶۷ ۲۸۸- مثل رویاه و گرگ

۵۶۸ ۲۸۹- مراد

۵۶۸ ۲۹۰- مردم

۵۶۸ ۲۹۱- مردم‌آزاری

۵۶۸ ۲۹۲- مرگ

۵۳۹ ۲۳۴- شناخت

۵۴۰ ۲۳۵- شهر اسکندریه

ص

۵۴۱ ۲۳۶- صبر

۵۴۱ ۲۳۷- صلح و جنگ

۵۴۱ ۲۳۸- صنایع کشورها

۵۴۲ ۲۳۹- صورت‌نگری رومیان و چینیان

ظ

۵۴۴ ۲۴۰- ظلمات و اسکندر

۵۴۵ ۲۴۱- ظلم و شکست

ع - غ

۵۴۶ ۲۴۲- عاقبت خونریزی

۵۴۶ ۲۴۳- عبرت

۵۴۶ ۲۴۴- عبرت از تاریخ

۵۴۷ ۲۴۵- عدالت

۵۴۷ ۲۴۶- عدل

۵۴۷ ۲۴۷- عراق

۵۴۷ ۲۴۸- عفت‌کلام

۵۴۸ ۲۴۹- عفت‌کلام نظامی

۵۴۹ ۲۵۰- علفهای خنده‌آور

۵۴۹ ۲۵۱- علیّت

۵۴۹ ۲۵۲- غم

۵۴۹ ۲۵۳- غم و شادی

۵۵۰ ۲۵۴- غیب

ف - ق

۵۵۱ ۲۵۵- فال اسکندری

۵۵۱ ۲۵۶- فال نیک

۵۵۲ ۲۵۷- فتنه

۵۵۲ ۲۵۸- فرّ پادشاهی

۵۵۳ ۲۵۹- فرماندهی و مشورت

۵۵۴ ۲۶۰- فکر

۵۵۴ ۲۶۱- فلسفه آفرینش

۵۹۴	۳۲۱- نظامی بیک علوی
۵۹۴	۳۲۲- نظامی و خضر
۵۹۴	۳۲۳- نظامی و خیالپرداز
۵۹۵	۳۲۴- نظامی و شرفنامه
۵۹۶	۳۲۵- نظامی و مستندگویی
۵۹۶	۳۲۶- نظامی و نظم دری
۵۹۶	۳۲۷- نقد
۵۹۹	۳۲۸- نقش ناصحان
۵۹۹	۳۲۹- نماز در سه نوبت
۵۹۹	۳۳۰- نوشتابه (حاکم بردع)
۶۰۰	۳۳۱- نوشتابه (عفت او)
۶۰۲	۳۳۲- نوشتابه و اسکندر
۶۱۲	۳۳۳- نیایش
۶۱۸	۳۳۴- نیایش اسکندر (بعد از پیروزی)
۶۱۸	۳۳۵- نیایش اسکندر و طلب کمک از خدا
۶۱۹	۳۳۶- نیکمرد
۶۱۹	۳۳۷- نیکی
۶۱۹	۳۳۸- وحدت
۶۲۰	۳۳۹- وصیت برادری
۶۲۰	۳۴۰- وصیت دارا
۶۲۱	۳۴۱- وطن
۶۲۱	۳۴۲- وقت شناسی

ه- ی

۶۲۲	۳۴۳- هستی و نیستی
۶۲۲	۳۴۴- همت بلند
۶۲۲	۳۴۵- هیریدها
۶۲۳	۳۴۶- یاری خدا
۶۲۴	اشعار برگزیده

۵۶۸	۲۹۳- مشورت در جنگ
۵۶۹	۲۹۴- مشورت هنگام جنگ
۵۶۹	۲۹۵- معراج
۵۷۱	۲۹۶- منصور الهی
۵۷۲	۲۹۷- منیت
۵۷۲	۲۹۸- موصل
۵۷۲	۲۹۹- مهدی
۵۷۲	۳۰۰- می
۵۷۷	۳۰۱- می ایزدی
۵۷۷	۳۰۲- می حلال
۵۷۷	۳۰۳- می مذهب
۵۷۸	۳۰۴- می و جان

ن- و

۵۷۹	۳۰۵- نامردمی
۵۷۹	۳۰۶- نبرد و نازپروردگی
۵۷۹	۳۰۷- نصره الدین ابوبکرین محمد
۵۸۲	۳۰۸- نصیحت
۵۸۶	۳۰۹- نظام احسن
۵۸۶	۳۱۰- نظام عالم
۵۸۷	۳۱۱- نظام هستی
۵۸۷	۳۱۲- نظامی
۵۸۸	۳۱۳- نظامی (شعر او)
۵۸۹	۳۱۴- نظامی (تواضع او)
۵۹۰	۳۱۵- نظامی (قلم او)
۵۹۰	۳۱۶- نظامی (گذشت او)
۵۹۱	۳۱۷- نظامی (زندگی او)
۵۹۲	۳۱۸- نظامی (آثار او)
۵۹۳	۳۱۹- نظامی (عصر او)
۵۹۳	۳۲۰- نظامی بعد از مرگ

مقدمه

پنجمین مثنوی نظامی، اسکندرنامه است که وی آن را به دو بخش شرفنامه و اقبالنامه تقسیم کرده است. مجموع این منظومه قریب به ۱۱ هزار بیت دارد که حدود ۷ هزار بیت آن را شرفنامه و قریب به ۴۰۰۰ بیت را اقبالنامه به خود اختصاص داده‌اند.

شرفنامه شرح حال اسکندر و فتوحات وی است. اقبالنامه که آن را - خردنامه اسکندری نیز گفته است. شرح افکار و منش و حکمت اسکندر است. در شرفنامه شخصیت حکومتی اسکندر مورد توجه است و در خردنامه - شخصیت علمی و معنوی او. نظامی این اثر را در سن کهولت و در اواخر عمر خود ساخته است که آخرین اثر منظوم وی محسوب می‌شود.

حکیم نظامی شرفنامه را به نام جهان پهلوان نصره‌الدین مسعود پسر اخستان شروانشاه - نامیده است زیرا خود وی به تقاضای دل خویش دست به خلق چنین اثر جاودان زده است ولی به خواهش سلطان آن را به نام وی زده و اشعاری در مدح او سروده و کتاب را تقدیم او نموده است.

نظامی در سبب نظم شرفنامه چنین می‌گوید:

شبی چون سحر زیور آراسته	به چندین دعای سحر خواسته
رقیبان شب گشته سرمست خواب	فرور برده سر صبح صادق به آب

من از شغل گیتی برافشانده دست	به زنجیر فکرت شده پای بست
سرم بر سر زانو آورده جای	زمین زیر سر آسمان زیر پای
بسه جولان اندیشه ره‌نورد	ز پهلو به پهلو شده گردگرد
در آن رهگذرهای اندیشناک	پراکنده شد بر سرم مغز پاک
درآمد به من خوابی از جوش مغز	در آن خواب دیدم یکی باغ نغز
کز آن باغ رنگین رطب چیدی	وزو دادمی هر که را دیدمی
رطب چین درآمد ز نو شینه خواب	دماغی پر آتش دهانی پر آب
برآورده مؤذن به اول قنوت	که «سبحان حی الذی لایموت»
چو صبح سعادت برآمد پگاه	شدم زنده چون باد در صبحگاه
شب افسروز شمع برافروختم	وز اندیشه چون شمع می‌سوختم
که بی شغل چندین نباید نشست	دگر باره طرزی نو آرم به دست
نویایی غریب آورم در سرود	دهم جان پیشنگان را درود
برآرم چسراغی ز پروانه‌ای	درختی برآرایم از دانه‌ای
که هرک افکند میوه‌ای ز آن درخت	نشاننده را گوید ای نیک‌بخت
همه خوشه‌چینند و من دانه‌کار	همه خانه‌پرداز و من خانه‌دار ^(۱)

می‌بینیم که نظامی از فراغت و بی‌کاری در رنج بود. و در فکر خلق اثری نو بوده است که با دیدن آن خواب و این که در باغی هست و از خرماي آن باغ به هر کس می‌دهد. خوابش را چنین تعبیر می‌کند که، باید اثری شیرین و دلنشین بیافرینم تا از خواندن آن مردم شیرین‌کام شده و بر من آفرین گویند. معلوم می‌شود که قبل از سفارش سلطان نصرالدین مسعود، نظامی مشغول کار خود بوده است و شاید هم کار به پایان رسیده بود که پیام سلطان به وی می‌رسد که از او خواهش کرده است تا کتابی به نام وی تنظیم کند.

چو فرمان چنین آمد از شهریار که بر نام ما نقش‌بند این نگار
یعنی کار انجام شده را به نام ما تمام کن تا این کتاب به نام ما شناخته شود. و ما مفتخر به این

افتخار گردیم.

به گفت کسان مغز را سر کنم	به گفتار شه مغز را تر کنم
کزو چشم روشن شود بزم شاه	فرستم عروسی بدان بزمگاه
بر آن فعل آفاق فرخنده باد ^(۱)	عروسی چنین شاه را بنده باد

در پایان شرفنامه ضمن دعا به سلطان نصرالدین می‌گوید. من با ذکر نام تو در این کتاب نام تو را جاودان نگه داشتم. تو گمان نکنی که من از تو چشم‌داشتی دارم. زیرا من شعر را برای دلم می‌گویم نه برای زر و زیور. چون اگر به خاطر طلا و نقره دست به قلم می‌بردم در تمام عمر نمی‌توانستم چنین کتابی بنویسم. این اثر محصول عشق وافر خودم و توفیق الهی است.

که مانند درو سال‌ها نام تو	نوایی سراییم در ایام تو
که زرین کند نقش تو خامه را	به نام تو زان کردم این نامه را
که پیل تو چون پیل محمود نیست	زر پسیلوار از تو مقصود نیست
به عمری کجا گوهری سفتی	گر این نامه را من به زر گفتمی
چو من کم زنان عشق بسیار داشت	همانا که عشقم بر این کار داشت
تو را بساد تأیید و فرهنگ و رای ^(۲)	مرا داد توفیق گفتن خدای

شرفنامه در منظر نظامی

نظامی این مثنوی را بسیار ستوده و آن را گنجینه معارف معرفی کرده و می‌گوید: من این منظومه را در درجه اول برای دل خویش گفته، سپس به دنبال اهل دلی هستم تا اسرار آن را بر وی ظاهر کنم. او از این مآله به (دهل زدن بر در خویش) تعبیر می‌کند.

تو را گوش بر قصه خواب و خورد	چشمه می‌گویم ای نانیوشده مرد
دهل بر در خویشتن می‌زنم	چه دانی که من خود چه فن می‌زنم
نیام برون تا نخواهد کسی	متاع گران سایه دارم بسی

خریدار دُر چون صدف دیده دوخت	بدین کاسدی دُر نشاید فروخت
مرا با چنین گوهری ارجمند	همی حاجت آید به گوهرپند
نیوشنده‌ای خواهم از روزگار	که گویم بدو راز آموزگار
بکامم به الماس او کان خویش	کنم بسته در جان او جاه خویش ^(۱)

نظامی در این ابیات و ابیات بعدی به چند مطلب اشاره می‌کند.

الف: او شعر را در درجه اول برای دل خویش می‌گوید.

ب: در مرتبه دوم، طالبِ طالبِ اشعار خویش است و تا انسان‌های مستعد نیابد شعرش را عرضه نمی‌کند.

ج: آنچه می‌گوید اسرار و رازهایی است که خداوند به دل او الهام کرده است لذا نظامی از روزگار، افراد مستعدی می‌خواهد تا راز آموزگار را به آنها بگوید.

د: او به دنبال دلداری می‌گردد تا دلش را به او سپارد و از جان خود به جان او راه یابد.

ه: اگر بعضی از مطالب بلند و سنگین است برای این است که از دست انسان‌های بی‌مایه در امان باشد. همانند درخت خرمایی که بلندیش باعث می‌شود تا دست هر طفلی به آن نرسد.

و: اگر مطالبی در لفافه و کنایه و استعاره بیان شده و بدون پرده ظاهر نشده‌اند برای این است که حق به حقدار برسد. این حجاب‌ها و پرده‌ها برای آن است که نامحرمان از این معانی به دور باشند همان‌گونه که پاسبان‌ها راه را حفظ می‌کنند و خاکستر آتش را، من نیز با استفاده از پرده‌های گوناگون معانی را در زیر پرده‌ها برای اهلس محفوظ داشته‌ام.

ز: آنچه می‌گویم اندکی از بسیار است. و آنچه ارائه می‌دهم بهتر و بیشتر از آن نیست که ادعا می‌کنم. جو می‌نمایانم و گندم می‌دهم. برخلاف کسانی که گندم‌نمای جو فروش‌اند.

اگر نسخل خرمای نباشد بلند	ز تاراج هر طفل یابد گزند
بسه شحه توان پاس ره داشتن	بسه خاکستر آتش نگه داشتن
چو از بهر هر کس دُری سفتی است	سرودی هم از بهر خود گفتی است
ز چندین سخن گو سخن یاد دار	سخن را مستم در جهان یادگار

سخن چون گرفت استقامت به من	قیامت کند تا قیامت به من
منم سرو پیرای باغ سخن	به خدمت میان بسته چون سرو بن
فلک‌وار دور از فسوس همه	سرآمد ولی پای‌بوس همه
به خواهند آن بخشم از مال و گنج	که از بساز دادن نیایم به رنج
نمایم جو و گندم آرم به جای	نه چون جو فروشان گندم‌نمای
پس و پیش چون آفتابم یکی است	فروغم فراوان فریب اندکی است ^(۱)

ضرورت شرفنامه

نظامی در ضرورت خلق اثری چون شرفنامه می‌گوید: مدتی است که بازار خلقِ اثر هنری در میان مردم کساد شده و مردم در سستی و مرده‌دلی به سر می‌برند. من با آفریدن یک اثر بدیع که دریایی از زیبایی ظاهری را به همراه گهرهای معنوی در خود دارد به مردم حیات تازه می‌دهم. با این که قبل از من فردوسی چنین کاری کرده است. ولی او همه چیز را نگفته و ناگفتنی‌های فراوان باقی مانده. ضمن این که چه بسا مسائلی در نظر او لازم نبوده است که در نظر من گفتنش لازم و ضروری است. علاوه بر این آنچه دیگران در تاریخ سلاطین گفته‌اند همه مملو از راست و دروغ و قتل و غارت و خیانت بوده است. ولی من سعی کرده‌ام آنچه را که با اصول حکمرانی و شرافت خسروی سازگار است به سخن درآوردم.

ضرورت شد این شغل را ساختن	چنین نامه نغز پرداختن
که چون در کتابت شود جای‌گیر	نبیوشنده را زان بسود ناگزیر
به نقشی که نزد کلان نیست خرد	نسمودم بدین داستان دستبرد
دگر نامه‌ها را که جویی نخست	به جمهور ملت نباشد درست
نباشد چنین نامه تزویرخیز	نبشته به چندین قلم‌های تیز
بسه نیروی نوک چنین خامه‌ها	شرف دارد این بر دگر نامه‌ها
از آن خسروی می که در جام اوست	شرفنامه خسروان نام اوست

سخن‌گوی پیشینه دانای طوس	که آراست روی سخن چون عروس
در آن نامه کان گوهر سفته راند	بسی گفتنی‌ها که ناگفته ماند
اگر هرچه بشنیدی از باستان	بگفتی دراز آسیدی داستان
نگفت آنچه رغبت پذیرش نبود	همان گفت کز وی گزیرش نبود
نظامی که در رشته گوهر کشید	قلم دیده‌ها را قلم درکشید
به ناسفته دُری که در گنج یافت	تسرازوی خود را گهرسنج یافت
شرفنامه را فرخ آوازه کرد	حدیث کهن را بدو تازه کرد ^(۱)

با همه این حرف‌ها، اذعان دارد که ضرورت قصه‌گویی و قهرمان‌پروری به همراه مبالغه و غلو است. از این رو همه اجزای آن قابل دفاع و مستند نخواهد بود. یعنی خواننده و شنونده باید مقداری راه بر این امر باز گذارد و بعضی از گفته‌ها را نادیده بگیرد. لذا نظامی می‌گوید توقع نداشته باش که همه آنچه ذکر می‌شود راست باشد زیرا طبیعت نظم اقتضای مبالغه و غیرواقع‌گویی دارد. بدین جهت اگر بخواهم افزودنی‌هایی را که ملازم با نظم‌گویی است از کتاب بردارم به کمتر از این، قصه به پایان می‌رسد.

زهر نسخه برداشتم مایه‌ها	ببرو بستم از نظم پیرایه‌ها
زیادت ز تاریخ‌های نوی	یسهودی و نصرانی و پهلوی
گزیدم ز هر نامه‌ای نغز او	ز هر پوست پرداختم مغز او
زبان در زبان گنج پرداختم	از آن جمله سرجمه‌ای ساختم
در آن پرده کز راستی یافتم	سخن را سر زلفش برنافتم
وگر راست خواهی سخن‌های راست	نشاید در آرایش نظم خواست
گر آرایش نظم از او کم کنم	به کم مایه بیتش فراهم کنم
هسمه کرده شاه‌گیتی خرام	درین یک ورق کاغذ آرم تمام ^(۲)

اسکندر و اسکندرنامه

نظامی در اسکندرنامه (شرفنامه) خود را پیکِ علوی خطاب می‌کند که به اشاره حضرت

خضر علیّه السلام و به کمک و ارشادات وی به نیت خود که خلق یک شاهکار ادبی است صورت خارجی می‌دهد. قبلاً گفتیم که نظامی براساس خوابی که دیده بود تصمیم به سرودن منظومه‌ای تازه نمود. او قبل از شروع، با جناب خضر علیّه السلام ارتباط معنوی حاصل کرده و جناب خضر ضمن رهنمودهایی، وی را به انجام کار تشویق می‌کند. ضمناً می‌گوید: تو هرچه را می‌دانی مگو. بلکه آنچه را که از گفتنش گریزی نیست بگو و از آنچه گفتنی است تنها به خوبی‌هایش بپرداز، و از گفتن امور ناپسند ولو حقیقت داشته باشد اعراض کن. خلاصه تعلیمات خضر چنین است.

- ۱- از بیان امور ناپسند دوری کن.
 - ۲- هرچه می‌دانی مگو بلکه به قدر نیاز و ضرورت، مقداری از دانش خویش را آشکار ساز.
 - ۳- از تکرارگویی پرهیز و تا توانی به بیان امور تازه و بکر بپرداز.
 - ۴- غصه صید ناکرده را مخور و قدر آنچه را که داری بدان.
 - ۵- رسیدن به امور ارزشمند و گران‌قیمت سختی‌های خاص خود را دارد و باید در این راه صبر پیشه کنی.
 - ۶- همیشه به دنبال گوهر باش که سنگ و گل زیاد است.
 - ۷- وقتی چنین اثری به وجود آوردی بزرگان و پادشاهان مشتری اثر گرانتقد تو خواهند شد.
 - ۸- وقتی مشتری قابل برای اثرت پیدا شد از معامله با او پرهیز مکن.
 - ۹- همچون باد متحرک و سیار باش، بلکه در خانه خود بر جهان گوهراشنی کن.
- پس می‌گوید چون سخن خضر از دل برآمد لاجرم بر دل نشست و من با امید و تکیه و توکل بر خدا شروع به سرودن اسکندرنامه کردم.

مرا خضر تعلیم‌گر بود دوش	به رازی که نسامد پذیرایی گوش
که ای جامگی خوار تدبیر من	ز جام سخن چاشنی گیر من
شنیدم که در نامه خسروان	سخن راند خواهی چو آب روان
مشو ناپسندیده را پیش باز	که در پسرده کژ نسازند ساز
پسندیدگی کن که باشی عزیز	پسندیدگانت پسندیده نسیر
مگوی آنچه دانای پیشینه گفت	که در دُر شاید دو سوراخ سفت
مگر در گذرهای اندیشه گیر	که از بسازگفتن بسود ناگیر

در این پیشه چون پیشوای نوی	کهن‌پیشگان را مکن پیروی
چو نیروی بکر آزمائیت هست	به هر بیوه خود را میلای دست
مخور غم به صیدی که ناکرده‌ای	که یسخنی بود هرچه ناخورده‌ای
به دشواری آید گهر سوی سنگ	ز سنگش تو آمان کی آری به چنگ
تو نیز آن به ای پیک علوی‌نژاد	که گرد جهان برنگردی چو باد
به گسهرکنی تیشه را تسیزکن	عروس سخن را شکرریز کن
تو گسهرکن از کان اسکندری	سکندر خود آید به گوهر خری
جهانداری آید خسردار تر	به زودی شود بر فلک کار تو
خسردار چون بر درآرد تو را	نشاید ره بیع کردن رها
چو دل‌داری خضرم آمد به گوش	دماغ مرا تازه گردید هوش
پذیرا سخن بود شد جای گیر	سخن کز دل آید بود دلپذیر
چو در من گرفت آن نصیحت‌گری	زبان بر گشادم به دُر دری
نهادم ز هر شیوه هنگامه‌ای	مگر در سخن تو کنم نامه‌ای
در آن حسرت‌آباد بسی‌یاوران	زدم قسره بر نام نسام‌آوران
هر آینه کز خاطرش تافتم	خیال سکندر درو یافتم ^(۱)

نظامی برای توجیه پرداختن به مآله اسکندر در شرفنامه و اقبالنامه مطالبی بیان می‌کند که عبارتند از:

- ۱- ضرورت ابداع یک اثر حماسی که مورد نیاز جامعه است.
 - ۲- افسانه محض نبودن شخصیت داستان و وجود حقیقی داشتن آن.
 - ۳- شناخته شده بودن شخصیت داستان به طوری که مردم قبلاً با نام وی آشنا باشند.
 - ۴- ذو ابعاد بودن شخصیت به گونه‌ای که بشود از او چهره‌های گوناگونی ترسیم کرد.
- نظامی می‌گوید اسکندر از آن جهت که پهلوان و مبارزی به نام بود برای پهلوانان الگو و قصه‌اش جالب می‌شود. و از آن جهت که پادشاهی تاجدار و جهانگشا بود، برای خسروان شیرین

بوده و زندگی او آینه زندگی پادشاهان دیگر می‌تواند باشد. از آنجا که شاگرد سقراط حکیم الهی عصر خویش بود و خود در حکمت دستی داشت برای حکیمان خوشایند می‌گردد. و چون بعضی‌ها او را همان ذوالقرنین دانسته‌اند لذا حد پیغمبری به وی قائلند، بنابراین از بُعد معنوی و دنیوی می‌تواند برای خوانندگان مفید و اسوه باشد.

مبین سر سری سوې آن شهریار	که هم تیغ زن بود و هم تاجدار
گرویش خوانند صاحب سریر	ولایت سنان بلکه آفاق‌گیر
گرومی ز دیوان دستور او	به حکمت نشستند منشور او
گرومی ز پاکی و دین‌پروری	پذیرا شدندش به پیغمبری
من از هر سه دانه که دانا فشانند	درخستی برومند خواهم نشانند
نسختین در پادشاهی زخم	دم از کار کشورگشایی زخم
ز حکمت برآرایم آنکه سخن	کسبم تازه پارنج‌های کهن
به پیغمبری گویم آنکه درش	که خواند خدا نیز پیغمبرش
سه در ساختم هر دری کان گنج	جداگانه بر هر دری برده رنج
بدان هر سه دریا بدان هر سه در	کنم دامن عالم از گنج پُر
طرازی نو انگیزم اندر جهان	که خواهد ز هر کشوری نورهان
دریغ آیدم کاین نگارین نورد	بسود در سفینه گرفتار گرد
به رندی چنین زنده دارش کنم	ز گرد زمین رستگارش کنم
به حرفی مسجل کنم نام او	که ماند در این جنبش آرام او
نه حرفی که عالم ز یادش برد	نه باران بشوید نه بادش برد
به شرطی که چون من در این دستگاه	رسانم سرش را به خورشید و ماه
نظامی که نظم دری کار اوست	دری نظم کردن سزاوار اوست ^(۱)

اشکالی که بعضی‌ها به نظامی وارد کرده‌اند این است که، چرا قهرمان داستان او اسکندر مقدونی است که نه ملیت‌اش با ملیت نظامی یکی است و نه کیش و آیین‌اش.

در جواب به این اشکال گفته شده است. نظامی مجبور به چنین انتخابی شده است. زیرا قهرمانی که به اسم او منظومه‌ای ساخته شده باشد وجود نداشت مثلاً اگر به اسم رستم و سهراب منظومه می‌ساخت قبل از وی فردوسی چنین کاری کرده است. پرفسور شبلی نعمانی در این خصوص می‌گوید:

«... ولی باید دانست که از روی ناچاری بوده است، زیرا آنچه متعلق به تاریخ و کارهای ملی بود ذکر آن در شاهنامه به عمل آمده و دیگر زمینه خالی یا موضوع بکری باقی نمانده بود. و اما در غزوات پیغمبر اسلام و معرکه آرای‌های خلفا هم گنجایش آن برای شاعری و نظم‌سرایی خیلی کم بوده چه معلوم است که اگر از اصل واقعه و روایات مأثوره به قدر مویی انحراف پیدا شود شاعر بیچاره در دیوان عدالت مذهبی محکوم خواهد شد. در صورتی که آب و رنگ دادن به مطالب و واقعات، یکی از ضروریات شاعری شمرده شده و بدون آن شعر اصلاً معنی پیدا نمی‌کند. بنابراین چاره‌ای غیر از این نبود که یکی از کشورستانان مشهور دنیا را برای این امر مهم اختیار نماید و آن هم جز اسکندر شخص دیگری که در ردیف او باشد به نظر نمی‌رسید، به علاوه فاتح مزبور از اشخاصی است که مورد قبول اروپا و آسیا هر دو می‌باشد»^(۱).

اشکال دوم این است که نظامی اسکندر مقدونی را با ذوالقرنین که شخصیت قرآنی دارد یکی دانسته است که در حالی که چنین نیست.

«و چیزی که قابل تأسف است این که او به اسکندر جنبه مذهبی داده او را ذوالقرنین نامیده است در صورتی که این مطلب مخالف با نص قرآن می‌باشد»^(۲).

به نظر می‌رسد که شخصیت معنوی دادن به اسکندر نیز از نوعی ضرورت و جبر شاعرانه ناشی شده است تا نظامی بتواند محملی برای توجیه عمل خود بسازد. زیرا اسکندر یک شخصیت اجنبی است و بزرگ کردن او برای شخصی چون نظامی نیازمند یک محمل دینی یا ملی است. چون ملیت او مشخص است. تنها راه معنوی و دینی بازمی‌ماند و آن این که، چون

احتمال می‌رود که ذو القرنین همان اسکندر باشد لذا شاعر این احتمال را یقینی تلقی کرده و براساس آن قصه‌پردازی می‌کند. تا بدین وسیله از تهمت خارجی‌گری و اجنبی‌پروری مصون بماند.

قادر فاضلی